**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه388 – 30/ 10/ 1399 حدیث اربعمأه /اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره استدلال به حدیث اربعمأه بر استصحاب بود. در جلسه گذشته، صحت سند حدیث به اثبات رسید. در این جلسه کلام مرحوم شیخ درباره دلالت حدیث مورد بررسی قرار می گیرد.

# حدیث اربعمأه

بحث درباره حدیث اربعمأه بود. در جلسه گذشته اعتبار سند این حدیث را اثبات کردیم. ابتدا به بحثی استطرادی اشاره می شود و سپس وارد بحث از دلالت حدیث می شود.

## کتاب راهب و راهبه

در رجال نجاشی ذیل ترجمه ربعی بن عبدالله وارد شده است:

ذكر أبو عبد الله الحسين بن الحسن بن بابويه كتاب الراهب و الراهبة رواية محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن عن أحمد بن محمد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد في فهرسته.[[1]](#footnote-1)

محمد بن حسن اول، ابن ولید و محمد بن حسن دوم، صفار است. احمد بن محمد نیز احمد بن محمد بن عیسی است. سوال اینجاست که این سند چه ارتباطی به ربعی بن عبد الله دارد؟

شاید در نظر بدوی تصور شود حسن بن راشد این کتاب را از ربعی بن عبدالله نقل کرده است. اما در هیچ جا روایت حسن بن راشد از ربعی بن عبدالله را مشاهده نکردم. در این سند نیز تصریح نشده که حسن بن راشد کتاب راهب و راهبه را از ربعی بن عبدالله نقل کرده باشد. در فهرست شیخ کتاب راهب و راهبه به خود حسن بن راشد نسبت داده شده است.[[2]](#footnote-2)

حدس بنده این است که این طریق ارتباطی به ربعی بن عبدالله ندارد.

یا مرحوم نجاشی این مطلب را در کتاب ابوعبدالله حسین بن حسن بن بابویه دیده و نمی دانسته این کتاب برای حسن بن راشد است یا حسن بن راشد از دیگری نقل کرده است؟ به همین دلیل آن را در حاشیه نوشته است تا بعدا درباره آن فکر کند و بعدا به اشتباه به متن منتقل شده است.

یا مرحوم نجاشی چون صاحب کتاب راهب و راهبه را نمی دانسته، ذیل باب راء اسم کتاب را آورده است و بعدا این مطلب به ترجمه ربعی بن عبدالله وارد شده است. برخی از ترجمه ها در رجال نجاشی، به اعتبار راوی ترجمه یا کسی که با او ارتباط دارد آورده شده است. در رجال نجاشی وصیت امام علی ع به محمد حنفیه در باب میم آورده شده است. چون نجاشی نمی خواسته امام ع را مؤلف کتاب تلقّی کند، به کسی که مخاطب این روایت بوده، کتاب را نسبت داده است. کتاب راهب و راهبه نیز به احتمال زیاد روایتی است که در کافی نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَة ...[[3]](#footnote-3)

در روایت منقول در کافی، راهب و راهی سوالاتی از امام ع می پرسند و امام ع نیز پاسخ می دهد. هر چند تفصیل سوالات و پاسخ های امام ع در کافی وارد نشده است اما محتمل است کتاب راهب و راهبه با تفصیل بیشتری سوالات و پاسخ ها را آورده باشد. این احتمال وجود دارد که به علت مخاطب بودن راهب و راهبه، نجاشی این روایت را به امام کاظم ع نسبت نداده و به مخاطب نسبت داده باشد. در کتاب توحید ص 75 رقم 30 نیز روایتی وجود دارد که در آن مناظره امام کاظم ع با راهب نقل شده که در سند آن نیز حسن بن راشد واقع شده است.

به هر حال، کتاب راهب و راهبه ارتباطی با ربعی بن عبدالله ندارد. یا باید کتاب را به حسن بن راشد نسبت داد یا به علت این که درباره راهب و راهبه است، به عنوان کتاب تلقی شده است. گاه در فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی، روایات مفصّل کتاب تلقّی شده اند مانند عهد نامه مالک اشتر و وصیت امام ع به محمد حنفیه. علت این مطلب، توسعه داشتن مفهوم کتاب از منظر نجاشی و شیخ طوسی نسبت به برداشت امروزی از کتاب است.

## دلالت حدیث اربعمأه بر استصحاب

عده ای از بزرگان مانند وحید بهبهانی، میرزای قمی و دیگران به حدیث اربعمأه بر استصحاب تمسک کرده اند اما مرحوم شیخ انصاری روایت را مربوط به استصحاب نمی داند. متن روایت به نقل خصال این بود:

مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ فَإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِين‏

### کلام بدوی شیخ انصاری: دلالت روایت بر قاعده یقین

شیخ انصاری بیان می کند: یقین و شک دو امر ضدی است که در صورت وحدت متعلق، در یک جا جمع نمی شوند و امکان ندارد یقین به شیء واحد از جمیع جهات داشته باشیم و در عین حال شک به همان شیء واحد از جمیع جهات داشته باشیم. صریح روایت، متفاوت بودن زمان یقین و شک است (من کان علی یقین و شک) و حذف متعلق دال بر وحدت متعلق یقین و شک است پس ظاهر روایت وحدت متعلق یقین و شک من جمیع الجهات و لو از نظر زمان است. این مطلب با قاعده استصحاب سازگار نیست زیرا در استصحاب تنها ذات متعلق یقین و شک واحد است اما از جهت زمان این دو شیء با هم متفاوت هستند و یقین به حدوث شیء است و شک در بقاء آن است. در حالی که در قاعده یقین که از آن به شک ساری تعبیر می شود، متعلق یقین و شک حتی از نظر زمان نیز متحد است. مثلا قبلا به عدالت زید در روز شنبه یقین داشتم و بعدا در عدالت زید در همان روز شنبه شک می کنم. در قاعده یقین، زمان وصف یقین و شک با هم اختلاف دارد.

در نتیجه، روایت با قاعده استصحاب تطبیق نمی شود و با قاعده یقین هماهنگ است.[[4]](#footnote-4)

### کلام آیت الله شبیری

حاج آقای والد بحث های مفصّلی را دنبال کرده است که ما وارد بحث تفصیلی نمی شویم و تنها به بخشی از آن اشاره می کنیم. ایشان بیان می کند: مرحوم نائینی به مرحوم شیخ اشکال کرده است در حالی که کلام مرحوم شیخ را کامل نقل نکرده است. شیخ انصاری تنها به تغایر زمان یقین و شک تکیه نکرده و به ظهور روایت در اتحاد متیقن و مشکوک از نظر زمان نیز اشاره کرده است. مرحوم نائینی بیان کرده: در اکثر موارد استصحاب، حدوث یقین قبل از حدوث شک است و حدیث اکثر موارد استصحاب را در بر می گیرد. اما این بیان برای پاسخ به تقریب مرحوم شیخ کافی نیست زیرا استدلال مرحوم شیخ یک پایه دیگر و آن ظهور دلیل در اتحاد متیقن و مشکوک حتی از نظر زمان است.

مرحوم شیخ بیان می کند: اگر قاعده یقین باطلاقه مخالف با اجماع باشد، دو صورت وجود دارد که مخالف اجماع نیست و می توان روایت را بر این دو صورت حمل کرد:

1. گاه مستند یقین را فراموش می کند و احتمال دارد مستند یقین قابل اعتنا باشد. در بسیاری موارد، اصل مطلبی که سال های گذشته بدان یقین داشته، در یاد او باقی می ماند اما مدرک آن را فراموش می کند. شاید روایت ناظر به این باشد که اگر یقین سابق منشأ اثری در زمان حال باشد، باید به یقین سابق ترتیب اثر دارد و گفت: یقین به علت مدرک معتبری بوده است. حاج آقای والد می فرماید: در برخی از موارد نه تنها خلاف اجماع نیست بلکه به آن عمل می شود. مانند اصل عدم خطا در امور محسوسه. اگر مدرک امور محسوسه در اختیار نباشد، اصل عدم خطا جاری می شود به این معنا که در حسی که منشأ اعتقاد است، خطایی صورت نگرفته است.
2. گاه به واسطه یقین، عملی را انجام می دهد و پس از انجام عمل شک می کند آیا عمل را صحیح انجام داده است؟ بعد از اتمام عمل، برخی از علما قائل به جریان قاعده یقین هستند هر چند یقین از بین رفته باشد. به این معنا که بعد از فراغ از عمل حکم به صحت عمل می شود.

مرحوم شیخ بیان می کند: در این دو صورت اجماعی بر بطلان عمل به قاعده یقین وجود ندارد.

حاج آقای والد بیان می کند: در مواردی که یقین زائل شده و مدرک یقین نیز حاضر است و عملی نیز انجام نشده است، اجماع بر بطلان عمل به قاعده یقین وجود دارد هر چند احتمال دهیم یقین حاصل شده، صحیح باشد. در این فرض، علاوه بر اجماع، بنای عقلایی نیز وجود دارد و بنای عقلا بر عدم حجیت چنین یقینی استوار است. در مواردی که ارتکاز عقلایی و بنایی عقلایی وجود داشته باشد، اثبات آن نیازمند تعبّد قوی است و می توان همین ارتکاز عقلایی را منشأ انصراف دانست.

### کلام مرحوم شیخ در ادامه: دلالت حدیث بر استصحاب

مرحوم شیخ ابتداءً دلالت روایت بر استصحاب را نمی پذیرد و سپس با بیانی دلالت روایت را بر استصحاب می پذیرید:

اللّهم إلّا أن يقال- بعد ظهور كون الزمان الماضي في الرواية ظرفا لليقين-: إنّ الظاهر تجريد متعلّق اليقين عن التقييد بالزمان؛ فإنّ قول القائل: «كنت متيقّنا أمس بعدالة زيد» ظاهر في إرادة أصل العدالة، لا العدالة المقيّدة بالزمان الماضي، و إن كان ظرفه في الواقع ظرف اليقين، لكن لم يلاحظه على وجه التقييد، فيكون الشكّ فيما بعد هذا الزمان، متعلّقا بنفس ذلك المتيقّن مجرّدا عن ذلك التقييد، ظاهرا في تحقّق أصل العدالة في زمان الشكّ، فينطبق على الاستصحاب، فافهم[[5]](#footnote-5)

مرحوم شیخ پس از تطبیق حدیث بر قاعده یقین، بیان می کند: ممکن است به تقریبی حدیث را بر استصحاب منطبق کرد. به این بیان که متعلق یقین مجرّد از زمان اخذ شده است. پس روایت بر استصحاب منطبق می شود.

#### مراد از تجرید متعلق از زمان

حاج آقای والد اشکالی را به مرحوم شیخ بیان کرده است. ایشان صورت های مختلفی را درباره متعلق یقین مطرح می کنند و می فرمایند:

مراد از «من به عدالت زید یقین دارم» از دو حال خارج نیست:

یا متعلق، مقیّد به زمان است به این معنا که «من به عدالت زید همین الان یقین دارم.»

یا متعلق، مقید به زمان نیست و مجرّد از زمان است.

مراد از مجرّد از زمان بودن متعلق نیز از سه حال خارج نیست:

یا مطلق است و به نحو شمولی اطلاق دارد.

یا مطلق است و به نحو بدلی اطلاق دارد.

یا مهمل است.

این سه صورت اخیرا قطعا مراد نیست و مراد از «من به عدالت زید یقین دارم» یقین به عدالت زید در تمام ازمنه (اطلاق شمولی) یا یقین به عدالت زید فی الجمله در یکی از زمان ها (اطلاق بدلی) یا یقین به اصل عدالت زید و مشخص نبودن اطلاق و تقیید آن (مهمل)، نیست. بلکه به وجدان از «من به عدالت زید یقین دارم» فهمیده می شود که من به عدالت زید در همین زمان یقین دارم. پس صرفا یقین مقید به زمان نیست و متعلق یقین نیز مقید به زمان است.

حاج آقای والد در ادامه توجیهی بیان می کند که مراد مرحوم شیخ مطلب دیگری است. مراد مرحوم شیخ این است که متعلق می تواند دو گونه تقیّد به زمان داشته باشد:

تقید به زمان به نحو اسمی: به این معنا که تقید به زمان به نحو استقلالی ملاحظه می شود.

تقید به زمان به نحو معنای حرفی یا اندکاکی یا به نحو ارتکازی.

این دو ملاحظه با هم متفاوت است. بنابراین روایت می تواند روایت ناظر به قاعده استصحاب نیز باشد.

با این مقدمه می توان کلام مرحوم شیخ را اینگونه توضیح داد: مراد از «من دیروز به عدالت زید یقین داشتم» این است که عدالت دیروزی زید متعلق یقین من بود. پس متعلق زمان مقیّد به زمان است اما این تقیّد به نحو استقلالی ملاحظه نمی شود و به نحو ارتکازی و اندکاکی اخذ شده است. به این نحو که اگر از او پرسیده شود به عدالت زید در کدام زمان یقین داری؟ خواهد گفت: به عدالت زید در همان زمان. پس به نحو معنای اسمی از زمان تجرید شده است به این معنا که زمان ملاحظه استقلالی نشده و ملاحظه اندکاکی شده و این با استصحاب قابل تطبیق است.

#### اشکال: امکان تطبیق روایت بر قاعده یقین

این اشکال قابل طرح است که اگر گفته شود: من در روز شنبه یقین به عدالت زید داشتم و روز یکشنبه شک در عدالت زید برایم حاصل شد. ممکن است یقین سابق به عدالت زید باقی باشد و ممکن است باقی نباشد. شک در عدالت زید در روز یکشنبه می تواند همراه با بقاء یقین سابق باشد و می تواند با زوال یقین سابق باشد. بنابراین حدیث الزاما بر استصحاب قابل تطبیق نیست.

##### پاسخ: اطلاق روایت و دلالت بر هر دو قاعده

حاج آقای والد بیان می کند: اطلاق دلیل اقتضا می کند که اگر یقین سابق وجود داشته باشد و شک لاحق ایجاد شود باید طبق یقین سابق عمل کرد اعم از آنکه یقین سابق باقی باشد یا از بین رفته باشد. پس در مورد استصحاب که یقین سابق باقی است، باید طبق یقین سابق عمل کرد. پس ممکن است از روایت دو قاعده استفاده کرد هر چند مد نظر این است که حدیث دالّ بر استصحاب است.

1. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص167.](http://lib.eshia.ir/14028//167/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الفهرست، شیخ طوسی، ج، ص137.](http://lib.eshia.ir/14010//137/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص482.](http://lib.eshia.ir/11005/1/482/%D8%B1%D8%A7%D9%87%D8%A8%D9%87) [↑](#footnote-ref-3)
4. [فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج3، ص68.](http://lib.eshia.ir/13056/3/68/%D9%85%D8%AA%D8%B9%D9%84%D9%82%D9%87%D9%85%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. [فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج3، ص70.](http://lib.eshia.ir/13056/3/70/) [↑](#footnote-ref-5)